

نقد دیدگاه ابن تیمیه در باب تقیه*

سید حسین نوری**

چکیده

در سنجش دو اثر ابن تیمیه، یعنی کتاب *منهاج السنه* با *الفتاوی الکبری تهافتی* یافت می شود؛ ابن تیمیه در *منهاج السنه*، تقیه را از اصول عقاید شیعه و مختص به آنان دانسته است. آن گاه آن را با دروغ و نفاق یکی دانسته و بر آن شده که اصول شیعه قابل اعتماد نیست، این در حالی است که همو در *الفتاوی الکبری* هم دروغ مصلحتی و هم تقیه اکراهی را تجویز نموده است و این تناقضی است گویا که قابل انکار نیست. در مورد تقیه، کلیت ناروا بودن دروغ ثابت نیست، چون دروغ مصلحتی-چنان که وی گفته- جایز است و تقیه از این نوع است؛ و نیز، یکی دانستن نفاق با تقیه، خطا است، چرا که اولی اظهار ایمان و پنهان کردن کفر است، در صورتی که تقیه خلاف آن است. افزون بر این، مطالب *منهاج السنه* با آیات و حیانی نیز ناسازگار بوده و در تناقض است. آیات کریمه به صراحت یا به طور ضمنی یا به صورت گزارشی، جواز تقیه را بیان کرده و کلمات مفسرین اهل سنت نیز بیانگر همین واقعیت است و این نشان می دهد که تقیه مختص به شیعه نبوده و عموم مسلمانان بلکه همه عقلا آن را پذیرفته و به کار بسته اند.

کلید واژه ها: ابن تیمیه، شیعه، تقیه، دروغ، نفاق.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۰/۰۸- تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۰۱/۲۸

** استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران/ hajseyedhossain128@gmail.com

مقدمه

از سخنان لغت‌شناسان چنین برمی‌آید که واژه تقیه به معنای «حفظ، حراست و دفاع از چیزی در برابر چیز دیگر است تا از نابودی و یا آسیب محفوظ بماند. مثلاً حفظ جان یا مال یا متاعی از گزند هر آسیب رساننده‌ای» (جوهری، ۱۹۹۰م: ۲۵۲۸؛ خلیل، بی‌تا، ج ۵: ۲۳۸؛ ابن منظور، بی‌تا، ج ۱۵: ۴۰۱؛ ابن فارس، ۱۹۷۹م، ج ۶: ۱۳۱)

با توجه به مجموع سخنانی که لغت‌شناسان ابراز کرده‌اند، روشن می‌شود که در واژه مذکور، مفهوم حفظ، صیانت، ستر و دفاع نهفته شده و روشن است که این مفاهیم در جایی به کار می‌رود که بخواهند چیزی را از آسیب، پوشیده نگاه دارند. اما در اصطلاح، دانشمندان اسلامی - شیعه و سنی - تقریباً تعریف همگونی برای تقیه ارائه کرده‌اند. مضمون تعاریف این است که انسان به خاطر ترس از دیگران (اعم از کافر ظالم یا مسلمان ظالم) عقیده و باورهای را که در ضمیر خود دارد، پنهان سازد یا سخن و فعلی را به خاطر تحفظ جان، مال یا ناموس خود به خلاف عقیده‌اش ظاهر سازد.

سرخسی می‌گوید:

و التقیة أن یقی نفسه من العقوبة بما یظهره و ان کان یضمر خلافه و قد کان بعض الناس یأبی ذلک و یقول: انه من النفاق، و الصحیح ان ذلک جائز... (سرخسی، ۲۰۰۰م، ج ۲۷: ۲۲۲)

تقیه آن است که انسان خود را از کیفر نجات دهد، به این صورت که چیزی را خلاف باطن خود اظهار کند. برخی از مردم از تقیه ابا کرده، می‌گویند تقیه همسنگ نفاق است، ولی صحیح آن است که تقیه جایز می‌باشد.

وی از حسن بصری نقل کرده: تقیه تا روز قیامت جایز است (همان) و سپس داستان مسروق را نقل می‌کند که از ترس معاویه تقیه کرد تا مجازات نشود. (همان: ۲۲۴)

شافعی می‌گوید: «انّ الحالة بین المسلمین اذا شاکلت الحالة بین المسلمین و المشرکین حلّت التقیة محاماة علی النفس» (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۸: ۱۳)؛ هرگاه وضعیت مسلمانان از حیث روابط با یکدیگر، همچون حالت بین مسلمانان و مشرکان شود (یعنی از ناحیه برخی از مسلمانان نسبت به برخی دیگر، اکراه و اجبار اعمال شود) تقیه مجاز است تا جان مظلوم حفظ شود.

شیخ مفید رحمته الله در تعریف تقیه گفته است:

التقیة کتمان الحق و ستر الاعتقاد فیه و مکاتمة المخالفین و ترک مظاهرهم بما

یعقب ضرراً فی الدین او الدنیا. (شیخ مفید، بی‌تا: ۱۳۷)

مضمون سخن شیخ مفید رحمته الله علیه این است: تقیه همان پوشاندن حق و اعتقاد است؛ کتمان در برابر مخالفان [چیره که متعرض مال یا جان و نوامیس می شوند] و استفاده از این روش برای آن است که اظهار حق و عقاید درست، موجب ضرر در دین یا دنیا می شود.

شیخ انصاری رحمته الله علیه در تعریف آن گفته است: «التحفظ عن ضرر الغير بموافقته فی قول او فعل مخالف للحق» (انصاری، بی تا: ۳۲۰)؛ تقیه آن است که انسان خود را از ضرر غیر گفتار یا رفتار مخالف حق حفظ کند.

آیت الله خوئی رحمته الله علیه، نوشته است: «التحفظ عن ضرر الظالم بموافقته فی فعل او قول مخالف للحق» (خوئی، ۱۹۵۴م، ج ۱: ۴۵۳) تقیه عبارت است از حفظ خود در برابر ظالم به وسیله موافقت با او در گفتار یا رفتار مخالف حق.

ولی در عین حال یکی از شبههاتی که ابن تیمیه و به پیروی از او وهابی ها به آن دامن زده اند و با تمام قدرت جهت درهم کوبیدن شیعه به آن پرداخته اند، مسئله تقیه است و به جرئت می توان گفت که او و هم کیشان به تمام اعمال شیعیان به دیده تقیه آمیز نگاه می کنند، به گونه ای که حتی پاسخگویی شیعیان و واکنش آنان نسبت به اتهاماتی را که بر آنان وارد می شود، نوعی تقیه می دانند!

با بررسی حقیقت تقیه و اندکی تأمل در آن می توان دریافت که تقیه نه تنها در شریعت اسلام جایز است، بلکه قاعده و اصلی عقلی و فطری است که تمام عقلای عالم آن را قبول داشته و در موارد متعدد در زندگی شخصی و اجتماعی خود از آن بهره می برند.

بسیار روشن است هر عاقلی آن گاه که ببیند با اظهار عقیده یا هر امر حقی، جان، مال، ناموس و آبرویش به خطر افتاده و در معرض نابودی است و هیچ مصلحتی بر این نابودی مترتب نمی شود، به طور موقت از اظهار عقیده خودداری و خود را از شر دشمن حفظ می کند و هرگز کاری از او سر نمی زند که دشمن به هدف نهایی خود که از بین بردن وی و مکتب او است، دست یابد. تقیه به این معنا دست برداشتن از عقیده خود نیست، بلکه نوع دیگری از مبارزه و تغییر شکل آن از شیوه مستقیم به غیر مستقیم و از رویارویی آشکار به مبارزه مخفیانه است، زیرا در آن شرایط، تنها این روش است که آنها را از خطر نابودی کامل حفظ می کند و از آنجا که پیروان اهل بیت علیهم السلام همواره در اقلیت بوده و حکومت در اختیار دشمنان آنان بوده است از این روش مبارزه، استفاده بیشتری کرده اند و همین تقیه، نقش تعیین کننده ای در حفظ و بالندگی مکتب شیعه داشته است.

این روش مبارزه که آغازگر آن خود امیرمؤمنان علیه السلام بوده، اگر در مقاطعی از تاریخ به ویژه در زمان حکومت های بنی امیه و بنی عباس به کار برده نمی شد، اثری از شیعه و تفکر شیعی باقی نمی ماند.

ابن تیمیه و هم مسلکان او، تقیه را دروغ و نفاق می‌دانند و چون دروغ و نفاق نامشروع است، پس تقیه نیز نامشروع است و بر این اساس، وی شیعیان را تخطئه کرده و آنان را به یهود تشبیه نموده و منافق، دروغگو، کافر، ملحد و زندق خوانده است و این مطلب در جای جای کتاب منهج السنه - چنان که خواهد آمد - تکرار و بر آن تأکید شده است.

۱. پیشینه بحث

استفاده از دو واژه دروغ و نفاق و برابر دانستن آنها با تقیه تنها در کلمات ابن تیمیه آن هم فقط در کتاب منهج السنه و برخی از همفکران معاصرش که شاگردانش بوده‌اند، همانند سلیمان طوفی در الإشارات الالهیه (طوفی، ۱۴۲۳ق: ۱۲۶) و ذهبی در المنتقی (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۶۸) و بعضی از وهابی‌های معاصر مانند ناصرالدین القفاری (القفاری، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۸۱۹) و احسان الہی ظہیر (ظہیر، ۱۹۹۶م، ج ۶: ۱۶۰) و محمد احمد لوح (لوح، بی تا: ۳۱۰) و غالب عواجی (عواجی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۱۹۵) دیده می‌شود؛ البته از میان شیعیان در دام افتاده و هابیت، می‌توان دکتر موسی الموسوی را نام برد که مانند ابن تیمیه، تقیه را از مجعولات شیعه و مختص به آنها می‌پندارد. (قزوینی، ۱۴۱۴ق: ۵۲)

اما اگر به تاریخ قبل از قرن هشتم و به افرادی که مورد توجه و پذیرش ابن تیمیه بوده‌اند، همچون طبری و ابن عطیه مراجعه کنیم چنین ادبیاتی یافت نمی‌شود. (صائب، ۱۴۱۴ق: ۷۳ و ۱۲۳)

آنها در دو مطلب بگو مگو داشتند؛ ۱. آیا تقیه فقط گفتاری است یا می‌تواند رفتاری نیز باشد؟ طبری بر آن است که تقیه باید زبانی باشد (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ۱۵۴) ۲. آیا تقیه فقط در مقابل کفار جایز است یا شامل مسلمانان نیز می‌شود؟ ابن عطیه مفسر مورد قبول ابن تیمیه بر این نظر است که حکم تقیه منحصر به کفار نیست، بلکه عام بوده و شامل ظالمان و جلادان از مسلمانان نیز می‌گردد. (ابن عطیه، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۴۲۰)

افزون بر این، در میان شاگردان خود ابن تیمیه در این زمینه اختلاف نظر وجود دارد؛ همان طور که گذشت، برخی هم رأی اویند، ولی برخی چون ابن قیم جوزیه، تقیه را نه تنها دروغ و نفاق ندانسته، بلکه بر آن است که اگر مؤمنان از شر کافران بترسند تقیه برای آنها جایز خواهد بود و تقیه دیگر ولایت کافران نیست (ابن جوزیه، بی تا، ج ۳: ۶۹) و نیز می‌توان به شاگرد دیگرش ابن کثیر اشاره کرد که وی تقیه زبانی را پذیرفته و آن را دروغ یا نفاق ندانسته است. (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۲: ۲۶)

حال که بیان مسئله و پیشینه آن روشن شد، در نظر است این دیدگاه در دو محور ذیل بررسی شود:

۱. تحلیل انتقادی عبارات ابن تیمیه در دو کتاب منهاج السنه و الفتاوی الکبری؛
۲. نقد و بررسی نسبت تقیه با دروغ و نفاق با تأکید بر آیات وحیانی.

۲. تحلیل دیدگاه ابن تیمیه

برای تحلیل عبارات ابن تیمیه، در ابتدا عبارات وی نقل و آن گاه به نقد و بررسی آنها پرداخته می شود.

أ) بیان ابن تیمیه در منهاج السنه

وی در المنهاج می نویسد:

از چیزهایی که در رافضه وجود دارد، شباهت آنها به سامری ها است که آنها بدترین قوم یهود بودند. مردم، شیعیان را در میان مسلمانان همانند سامری ها در میان یهود می دانند. آنان شبیه یهود تقیه می کنند و دشمنی خود را با دیگر مسلمانان پنهان می کنند و موارد زیادی از این دست را می توان در شیعه یافت. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۱: ۳۷)

و در جای دیگر به صراحت شیعیان را زندیق، ملحد و منافق خوانده و می گوید:

اساس و سرمنشأ رافضی ها زندقه و الحاد است؛ دروغگویی عمدی در میان آنها فراوان دیده می شود. خود آنها به این مسئله اعتراف می کنند، چون می گویند: تقیه دین ما است؛ و تقیه این است که شخص با زبان چیزی را بگوید که در قلب خلاف آن را اعتقاد دارد و این همان دروغگویی و نفاق است. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۱: ۶۸)

و باز در جای دیگر می گوید:

نشانه ها و اسباب نفاق، روشن تر از آنچه در میان شیعیان وجود دارد، در میان دیگر گروه های مسلمان نیست؛ نفاق شدیدی که در میان آنها آشکار است در دیگران دیده نمی شود. شعار آنها تقیه است، یعنی با زبان چیزی می گویند که در قلب به آن اعتقاد ندارند و این از نشانه های نفاق است. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۷: ۱۵۱)

و بعد از ذکر آیات ۱۶۶ و ۱۶۷ سوره آل عمران و آیه ۷۴ سوره توبه و آیه ۱۰ سوره بقره و بعد از تشبیه شیعیان به منافقان و کافران به این جمع بندی می رسد که نشانه های نفاق مانند دروغ و خیانت و پیمان شکنی و حيله گری در هیچ گروهی به اندازه شیعه یافت نمی شود. (همان)

و باز می‌گوید: «اساس تمایلات شیعه، تقیه است و تقیه این است که خلاف آنچه در پنهان داری، اظهار کنی؛ همان گونه که منافق انجام می‌دهد». (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۶: ۴۲۱)

و در جای دیگر می‌گوید: رافضی ماهیتش نفاق است چون مذهبش تقیه است (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۲: ۹۲) و در محل دیگر می‌گوید: نفاق و زندقه در رافضی‌ها بیش از هر گروه دیگر وجود دارد، بلکه هر یک از آنها شعبه‌ای از نفاق است، چون نفاق که سر منشأ دروغ است به این معنا است که شخص چیزی را بر زبان جاری کند که در دل به آن اعتقاد ندارد و خداوند همین را در مورد منافقین خبر داده و فرموده است: آنها چیزی به زبان می‌گویند که در قلبهایشان نیست و رافضی‌ها همین را جزء اصول دین خود قرار داده و نامش را تقیه گذاشته‌اند و به ائمه اهل بیت - که خداوند آنان را از چنین عقیده‌ای پیراسته است - نسبت می‌دهند و از جعفر صادق [ع] روایت می‌کنند که او گفته است: تقیه دین من و دین پدران من است. (همان: ۴۶)

سپس ادامه داده و می‌گوید: خداوند مؤمنین از اهل بیت و غیر آنها را از چنین عقیده‌ای پاک گردانیده است؛ اهل بیت از بزرگترین راستگویان مردم و تجلی‌گاه ایمان‌اند و دینشان تقوا، نه تقیه بوده است. (همان)

و آن‌گاه آیه ۲۸ سوره آل عمران را که می‌فرماید: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» نقل کرده و نتیجه می‌گیرد که آیه، فرمان به تقیه در مقابل کافران، نه دستور به نفاق و دروغ داده است و خداوند متعال تقیه را برای کسی که به کلمه کفر اکراه شود، ولی در دل مؤمن باشد، جایز دانسته است. (همان)

و در جایی دیگر از منهاج، به توضیح فرق بین تقیه نفاق و تقیه اسلام پرداخته و می‌گوید تقیه این نیست که دروغ بگویم و چیزی که در دل ندارم بر زبان برانم، چرا که این نفاق است، بلکه باید به اندازه تواناییم عمل کنم؛ پس اگر مؤمنی در میان کافران و فاجران قرار گیرد، در صورت عجز و ناتوانی نباید اقدام عملیاتی کند بلکه تا آنجایی که ممکن است با آنها رفتار زبانی داشته باشد و اگر آن ممکن نبود رفتار قلبی داشته باشد و در هر حال نباید دروغ بگوید و آنچه را که در دل ندارد بر زبان جاری کند [بنابر این] یا باید دینش را آشکار نماید یا آن را پنهان کند و در هیچ‌گاه در دینشان با آنان همراهی نکند، بلکه باید رفتارش با آنها مانند مؤمن آل فرعون باشد که در دینشان با آنها موافقت نمی‌کرد ولی دروغ هم نمی‌گفت و بر زبان چیزی جاری نمی‌کرد که در دل نداشت، بلکه ایمانش را کتمان می‌کرد و کتمان دین چیزی و اظهار دین باطل چیز دیگری است و خداوند اظهار دین باطل را تنها برای کسی که در حال اکراه قرار گرفته، جایز دانسته

است که در آن حال می‌تواند کلمه کفر را بر زبان جاری کند و نزد خداوند معذور خواهد بود، ولی منافق و دروغگو هیچ‌گاه معذور نیستند. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۶: ۴۲۳)

آن‌گاه می‌گوید: مؤمنی که به حالت اضطرار در میان کفار زندگی می‌کند و ایمانش را کتمان می‌نماید، باید به مقتضای ایمان با آنها رفتار کند؛ [یعنی] با راستگویی و امانت و پند و نصیحت و خیرخواهی رفتار نماید گر چه در دینشان با آنها همراه و موافق نیست، همان‌طور که حضرت یوسف صدیق [علیه السلام] در میان مصریان کافر چنین رفتار می‌کرد، به خلاف رافضی‌ها که از هر شری که توانایی انجام آن را با مخالفان داشته باشند، کوتاهی نمی‌کنند. (همان)

خلاصه کلام ابن تیمیه در المنهاج این است که تقیه نوعی نفاق و دروغ بوده و موجب کفر و الحاد می‌باشد، این عقیده مختص به شیعیان است و مؤمنین از اهل بیت علیهم السلام از آن مبری بوده و چنین نظری را ندارند.

ب) بیان ابن تیمیه در الفتاوی الکبری

با توجه به الفتاوی الکبری می‌توان گفت که وی هم دروغ مصلحتی و هم تقیه در حال اکراه را پذیرفته است. وی در زمینه دروغ مصلحتی می‌گوید:

ابن حاجب گفته است که از ابن عیینه در مورد مردی سؤال شد که از برادر مسلمان خویش در مورد کاری که انجام داده است با تحریف واقعیت، عذر خویش را بیان می‌دارد تا او را راضی کند. [یعنی مرتکب دروغ مصلحتی می‌شود تا برادر مسلمانانش در امان بماند] آیا وی به خاطر این تحریف، گناهکار است؟ پاسخ داد آیا کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشنیده‌اید که فرمود: کسی که بین دو نفر سبب اصلاح شود دروغگو نیست! اگر وی بین خود و برادر مسلمان خویش را اصلاح کند بهتر از آن است که بین دیگران را اصلاح کند، اما این دروغ زمانی جایز است که از آن رضای الهی را در نظر داشته باشد و نخواهد به مسلمانی آزاری برسد و از کاری که انجام داده است پشیمان باشد و با این دروغ مصلحتی بخواهد شر را از خویش دور کرده و در پی کسب جاه و مقامی نباشد که در این موارد [اخیر] چنین دروغ‌هایی جایز نیست و دروغ زمانی جایز است که نگران خشم ایشان باشد و از دشمنی آنها بترسد. حذیفه گفته است من بعضی از دینم را برای حفظ قسمتی دیگر می‌فروشم که مبادا مشکلی بزرگتر از آن پیش آید. (ابن تیمیه، ۱۴۰۸ق، ج ۳: ۲۱۲)

و در مورد تقیه اکراهی - بعد از بیان سجده معاذ برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و انکار آن از طرف حضرت و اینکه سجده جز برای خداوند جایز نیست - می‌گوید: اگر کسی را بر سجده کردن اکراه کردند به طوری که اگر آن را انجام نداد تازیانه‌اش می‌زنند یا زندانش می‌کنند یا مال او را می‌برند یا روزی‌اش را از بیت المال قطع می‌کنند و هر نوع ضرری

که از این قبیل بوده باشد، بنابر نظر اکثر علما ارتکاب چنین عملی جایز است؛ چون نزد بسیاری از علما، اکراه، فعل حرامی چون شراب را مباح می‌کند و مشهور نزد احمد و غیر او نیز همین است، البته باید در زمان ارتکاب فعل، آن را در دل نپسندیده و تا آنجا که ممکن است از انجام این عمل خودداری کند. (ابن تیمیه، ۱۴۰۸ق، ج ۱: ۵۶)

پس آنچه از الفتاوی استفاده می‌شود این است که ابن تیمیه نه تنها قائل به تقیه در اقوال است بلکه آن را در افعال نیز جایز می‌داند و افزون بر آن، تقیه در مقابل مسلمان را نیز تجویز می‌کند، چون می‌گوید اگر ترس از قطع روزی از بیت المال داشته باشد می‌تواند تقیه کند و بیت المال تنها در ممالک اسلامی قابل تصور است.

ج) نقد و بررسی

کلام ابن تیمیه از چند جهت عقیم و ناتمام است:

یکم) سست بودن اختصاص تقیه به شیعیان و ناتمام بودن نسبت آن به اصول دین آنان

از ظاهر برخی روایات چون «لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۶: ۲۰۴ و ۲۱۵) و «وَأَلَا إِيمَانٌ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» (همان: ۲۰۴) استفاده می‌شود که اعتقاد به تقیه و آوردن عمل طبق آن، از اصول دین است به طوری که اگر فردی تقیه نکند و طبق آن عمل ننماید، از دین خارج شده و هیچ بهره‌ای از ایمان ندارد و به نظر می‌رسد این دسته از روایات باعث شده که ابن تیمیه و هم‌کیشان او معتقد شوند که تقیه یکی از اصول مختص به شیعیان اثنی عشری است، ولی این برداشت به چند وجه نادرست است.

۱. تقیه از نظر شیعیان از موضوعات فقهی و فرعی است و مانند بقیه موضوعات دیگر، احکام خمس بر آن جاری می‌شود؛ گاهی واجب و گاهی حرام و گاهی مستحب و گاهی مکروه و گاهی جایز است و هیچ‌گاه به عنوان یک اصل اعتقادی در میان شیعیان مطرح نیست.

۲. چگونگی تقیه از اصول اعتقادات شیعه است در حالی که فقهای شیعه آن را در باب امر به معروف و نهی از منکر و ذیل آن مطرح کرده‌اند و بسیار روشن است که امر به معروف و نهی از منکر از فروع است نه از اصول.

۳. چگونگی تقیه منحصر به شیعه است و حال آنکه حسن بصری گفته است: تقیه برای مؤمن تا روز قیامت جایز است، مگر منجر به قتل نفس دیگری شود [که در این صورت جایز نخواهد بود]. (النیسابوری، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ۱۴۱) و نیز ابن عباس گفته است: با زبان تقیه کند در حالی قلبش مطمئن به ایمان است و خودش را در معرض کشتن قرار ندهد. (عسقلانی، ۱۴۲۴ق، ج ۱۲: ۲۷۹) و فخر رازی در این زمینه گفته است: تقیه برای

حفظ مال جایز است، همان طوری که برای حفظ جان جایز می‌باشد. (رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۸: ۱۳) و شاطبی عقیده خوارج که تقیه را در قول و فعل انکار می‌کنند به باد انتقاد گرفته و آن را از جمله مخالفات آنان با کلیات اصلی و عملی شرع، دانسته است. (شاطبی، بی‌تا، ج ۴: ۱۸۰)

اگر تقیه از اصول شیعه و مختص به آن است، پس چه ربطی به فقه مالکی دارد که طلاق مکره بر وجه تقیه، نزد مالک باطل باشد؟ (مالک، ۱۳۲۴ق، ج ۳: ۲۹) و چه ربطی به فقه حنفی دارد که تقیه را حتی در قتل دیگری جایز می‌داند؟ (قاضی‌خان، ۱۳۱۰ق، ج ۵: ۴۴۸) و سرخسی ترک نماز واجب را در صورت اکراه جایز دانسته است. (سرخسی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۴: ۴۸) و چه ربطی به فقه شافعی دارد که باز در آن، تلفظ به کلمه کفر در حال اکراه جایز است؟ (شافعی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۱۱۴) و چه ربطی به فقه حنبلی دارد که تقیه در همه حالات اکراه نزد آنان جایز است؟ (ابن قدامه، ۱۳۱۸ق، ج ۸: ۲۶۲) آیا همه این مذاهب منافق‌اند؟! یا اینکه فقط شیعه منافق است؟!

راستی اگر تقیه از اصول دین شیعه و مختص به آنها است، پس چه ربطی به خود ابن تیمیہ دارد که او در الفتاوی الکبری بلکه حتی در المنهاج نیز، تقیه در مورد اکراه و اضطرار را جایز دانسته است. مگر وی در الفتاوی الکبری دروغ مصلحتی و تقیه اکراهی را به طور مطلق خواه از کافر، خواه از مسلمان نپذیرفته است. (ابن تیمیہ، ۱۴۰۸ق، ج ۳: ۲۱۲) و مگر او در المنهاج نیز تقیه در مقابل کفار را قبول نموده است؟ آری این چه اصلی است که همه آن را جایز می‌دانند و طبق آن عمل می‌کنند، ولی آن را مختص به شیعه می‌دانند و آنها را منافق می‌خوانند؟!

۴. از آموزه‌های قرآنی استفاده می‌شود که نفاق همیشه مذموم بوده و منافقان:

أ) دروغگو هستند. (منافقون: ۱)
 ب) مفسد فی الارض هستند. (بقره: ۱۲ و ۱۱)

ج) هرگز گناهشان بخشوده نمی‌شود. (منافقون: ۶)

د) افرادی فاسق‌اند و خداوند آنها را هدایت نمی‌کند. (منافقون: ۶)

سؤال این است: اگر تقیه، نفاق و عاملان به آن منافق هستند و منافقان همیشه مورد غضب خداوند، چون دارای صفات فوق هستند، پس چگونه خداوند در قرآن کریم به تقیه امر کرده و فرموده است:

- «الا ان تتقوا منهم تقاة». (آل عمران: ۲۸)

- «إلا من أكره و قلبه مطمئن بالإيمان» (نحل: ۱۰۶)

- «و قال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم إيمانه». (غافر: ۲۸)

و آیات دیگری از این قبیل زیادند، آیا نهی از نفاق از یک طرف و امر به آن از طرف دیگر، تناقض نیست؟ به بیان روشن‌تر اگر تقیه نفاق است آیا خداوند امر به نفاق می‌کند در حالی که از آن نهی کرده است؟!

۵. هر آنچه را ابن تیمیه در مورد حدیث نبوی «لاصلاة لجار المسجد الا فی المسجد» (شافعی، ۱۴۰۳ق، ج ۷: ۱۷۴؛ و نیشابوری، بی‌تا، ج ۱: ۲۴۶) می‌گوید، همان را شیعیان در مورد احادیثی چون «لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» و «وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» می‌گویند. آیا همسایه مسجد اگر در منزل نماز خواند نمازش باطل است؟! یا اینکه چنین حدیثی برای تأکید بر حضور در مسجد وارد شده است؟ احادیث مزبور که در باب تقیه وارد شده است نیز چنین می‌باشد؛ یعنی برای تأکید بر التزام عملی به تقیه، چنین تعبیراتی وارد شده است و باید این احادیث را با توجه به احادیث دیگری که در موضوع تقیه بیان شده است، معنا و تفسیر کرد،^۱ پس مراد از «دین» در این روایات، اصول عقایدی چون توحید و نبوت و معاد نیست که با اعتقاد به آنها، افراد داخل دین و با انکار آنها، خارج از آن شوند، بلکه مراد از این احادیث این است که امام به تقیه عمل می‌کند و آن را از موارد دین می‌داند، پس شما هم به او اقتدا کنید و به تقیه عمل نموده و آن را از موارد دین و ایمان بدانید؛ و این همان چیزی است که در آیات و روایات وارد شده و سیره عملی پیامبر ﷺ و اصحابش بر آن مستقر بوده است.

بنابر این تقیه به اعتقاد بر نمی‌گردد تا از اصول دین شمرده شود، بلکه بازگشت آن، به عمل است؛ آن هم در جایی که افراد در حالت اضطرار یا اکراه قرار گیرند و ضرورت ایجاب کند که تقیه کنند و این مورد اتفاق همگان است، اما اگر ضرورتی در بین نباشد یا خطری دین را تهدید کند و دوران امر بین تقدم دین بر جان پیش آید، به طور قطع باید دین را مقدم داشته و در راه آن جان فشانی نمود، ولی از جملات ابن تیمیه بر می‌آید که تقیه نزد شیعیان یک اصل اعتقادی و دینی است که همیشه و به طور مطلق، حتی در تعارض میان دین و جان، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

دوم) تناقض‌گویی در بیان اصول عقاید شیعه

وی در المنهاج بر آن است که اصول عقاید شیعیان چهار چیز است؛ توحید، نبوت، عدل، و امامت (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۱: ۹۹) و معاد را جزو عقاید آنان به شمار نمی‌آورد، ولی تقیه را یکی از اصول عقاید شیعه می‌داند. سؤال این است اگر اصول عقاید شیعه چهار تا است چگونه این پنجمی، به آنها افزوده شده است؟! و اگر پنج تا است چرا از آن چهار تا، کم شده است؟!

۱. احادیثی که تقیه را فقط در حال ضرورت و اضطرار و اکراه جایز می‌داند.

اما جواب این تناقض این است که یک نفر از شیعیان یافت نمی شود که تقیه را جز اعتقادات بداند و بر عکس یک نفر از آنان یافت نمی شود که منکر معاد بوده و آن را از اصول دین نداند، پس هر دو ادعای او بی پایه است.

سوم) سازگاری تقیه با طهارت اهل بیت علیهم السلام

سخن ابن تیمیه در منهاج (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۲: ۴۶) در مورد اهل بیت علیهم السلام که آنان در قله فضایل اخلاقی و طهارت بوده و از هر گونه رجس و پلیدی پیراسته هستند بسیار حق و به جا است و چنان که او اشاره کرده آنان توسط خداوند سبحان از این ردایل پاک گشته اند و چرا چنین نباشد در حالی که خداوند در حق آنها فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب: ۳۳) ولی باید دانسته شود هر آن کس که در بالاترین منزله طهارت و پاکی و تقوا است، هیچ گاه نمی تواند خلاف آنچه در قرآن آمده یا سنت نبوی به آن دستور داده است، سخنی بگوید و یا عملی را انجام دهد و همین باعث شده است که حضرات معصومین علیهم السلام معتقد به تقیه شده و به آن سفارش کنند. به بیان روشن تر آیات قرآنی و روایات نبوی دلالت بر جواز تقیه می کنند و راستگویی ائمه علیهم السلام اقتضا می کند که آن آیات را تصدیق کرده و به آن عمل نمایند و به پیروانشان سفارش کنند و اگر جز این باشد خلاف صدق لازم می آید، بنابراین از راستگویی آنها اثبات تقیه، نه نفی آن استفاده می شود.

چهارم) تناقض در ارائه ملاک تقیه

از منهاج السنه استفاده می شود که معیار در تقیه، کفر طرف مقابل است (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق: ۴۶) و تقیه از مسلمان جایز نبوده و نوعی دروغ و نفاق است. این نظر با مبنای او در الفتاوی الکبری ناهماهنگ است، چون در الفتاوی، ملاک تقیه، اکراه دانسته شده است و نتیجه آن، این خواهد بود که هر جا اکراه محقق شود - خواه مکره کافر باشد یا مسلمان - تقیه جایز می شود و حق همان چیزی است که در الفتاوی آمده است، چرا که موضوع تقیه اکراه و اضطرار و ضرورت است و ربطی به کفر و اسلام مکره ندارد، گرچه مورد آیه ۲۸ سوره آل عمران کفار هستند، ولی مورد، وارد را تخصیص نمی زند.

پنجم) ناهمخوانی کلام ابن تیمیه در مطالب المنهاج

وی آنجا که به فرق بین تقیه نفاق و تقیه اسلام می پردازد، صدر و ذیل کلامش ناسازگار است؛ در صدر بر آن است که مؤمن، در میان کفار یا باید اظهار ایمان کند یا باید آن را کتمان نموده و با تقیه کتمانی و پنهانی با آنها رفتار کند. این در حالی است که در آخر کلامش بر آن می شود که مؤمن، اگر در حالت اکراه قرار گرفت می تواند کلمه کفر را بر زبان براند و تقیه زبانی داشته باشد. افزون بر این، وی در عبارت خود، فجار را

عطف به کفار کرده و روشن است که فجار اعم از کفارند و تقیه در مقابل غیر کفار را نیز شامل می‌شود و این مخالف مبنای او در المنهاج است که فقط تقیه در مقابل با کفار را تجویز کرده است. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج: ۶، ۴۲۳)

ششم) عدم تلازم تقیه با بی‌تقوایی

ابن تیمیه در المنهاج تقیه را بی‌تقوایی می‌داند (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج: ۲، ۴۶) اگر چنین است چرا او در الفتاوی آن را جایز دانسته است؟ و چرا همو در المنهاج، گفتن کلمه کفر در حال اکراه را جایز می‌داند؟ و چرا در همانجا تقیه کتمانی را سفارش می‌کند؟ و مگر تقیه کتمانی خلاف واقع نیست؟ آیا گفتن خلاف واقع یا کتمان آن بی‌تقوایی نیست؟ ولی در عین حال باید بگوییم که تقیه بی‌تقوایی نیست، بلکه نوعی مبارزه و کارزار در مقابل دشمن، برای جلوگیری از هدر رفت نیروها است؛ یعنی گاهی برای دفاع از دین باید با سلاح آهنین جنگید و گاهی برای خلع سلاح دشمن یا جلوگیری از تلفات نیروها باید مبارزه مخفیانه نمود و این روش مبارزه حتی در میان غیر متدینین نیز دیده می‌شود. نامه های سری و محرمانه‌ای که دولتمندان - متدین و غیر متدین - می‌نویسند از این نوع است.

نووی در شرح الاربعین می‌گوید:

هیچ مشکلی در اثبات تقیه و جواز آن وجود ندارد، ولی عامه مردم [از اهل سنت] از این لفظ خوششان نمی‌آید و از آن نفرت دارند، چون از معتقدات شیعه است و گرنه تمام عالمیان به طور فطری آن را به کار می‌برند. (نووی، ۱۳۹۲ق: ۳۶)

نیروهای امنیتی که در میان توده مردم به طور ناشناس حاضر می‌شوند و کارهای جاسوسی و شناسایی انجام می‌دهند، آیا این کار سری، تقیه نیست؟ آیا این نوعی مبارزه نیست؟ اگر این افراد چنین کاری را در حکومت اسلامی برای رضایت خداوند انجام دهند، باز هم بی‌تقوایی خواهد بود؟! *العلماء علوم انسانی* حاصل اینکه دیدگاه ابن تیمیه از جهت درون، یعنی با توجه به سخنان او در دو کتابش بسیار متناقض به نظر می‌رسد.

۳. نقد و بررسی نسبت تقیه با دروغ و نفاق

به نظر می‌رسد آنچه باعث شده ابن تیمیه در المنهاج، تقیه را انکار کند، این است که ماهیت تقیه را دروغ و نفاق دانسته است و چون اهل بیت علیهم‌السلام نمونه کامل راستگویی و تجلی‌گاه ایمان هستند و دروغ و نفاق با راستگویی و ایمان قابل جمع نیست، پس دین اهل بیت علیهم‌السلام تقوا بوده است نه تقیه. نتیجه آنکه تقیه ساخته و

پرداخته شیعیان و رافضیان است و با اینکه تقیه دروغ و نفاق است، آن را یکی از اصول عقاید خود می‌دانند. (ابن تیمیّه، ۱۴۰۶ق، ج ۲: ۴۶)

بنابر این اشکال عمده ابن تیمیّه بر تقیه، مبتنی بر دو کلید واژه دروغ و نفاق است و باید آن را از این دو حیث بررسی کرد.

أ) نسبت تقیه با دروغ

در تقیه کتمان حق و اظهار خلاف نهفته است، در دروغ نیز همین اظهار خلاف وجود دارد، بنابراین:

- تقیه نوعی دروغ است. (صغری)

- دروغ مذموم و حرام است. (کبری)

نتیجه: تقیه نیز ناپسند و حرام است.

این نهایت چیزی است که می‌توان برای نسبت تقیه با دروغ بیان کرد، اما روشن است که کبرای این قیاس عقیم است، چون کلیت آن در شرع قابل اثبات نیست و نمی‌توان دروغ را در همه جا مذموم و حرام دانست، بلکه در شریعت اسلام به دروغ مصلحت آمیز سفارش شده و آن را از راست فتنه‌انگیز برتر دانسته‌اند؛ یعنی اگر با دروغ گفتن بتوان از شر ظالم جلوگیری کرد، باید چنین نمود.

نووی شارح صحیح مسلم در این باره می‌گوید:

علما اجماع دارند که اگر ظالمی نزد کسی آمد و از او محل شخص مخفی شده‌ای را پرسید تا او را به قتل برساند یا در مورد محل امانتی سؤال کند تا آن را غصب نماید، واجب است کسی که محل آن را می‌داند، آن را مخفی کرده و بگوید آن را نمی‌دانم؛ و این از مواردی است که دروغ در آن جایز و بلکه واجب است، زیرا با این کار از ظلم ظالمی جلوگیری کرده است. (نووی، ۱۳۹۲ق، ج ۱۵: ۱۲۴)

گفتنی است این اجماع را تنها نووی نقل نکرده است، بلکه ابوبکر جصاص (جصاص، ۱۴۰۵ق، ج ۱: ۱۲۷)، ابن عربی (ابن عربی، ۱۴۰۸ق، ج ۳: ۱۱۷۹)، قرطبی (قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۱۰: ۱۸۰)، ابن کثیر (ابن کثیر، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ۶۰۹)، ابن حجر (ابن حجر، ۱۴۲۴ق، ج ۱۲: ۲۶۴)، شوکانی (شوکانی، بی‌تا، ج ۳: ۱۹۷) و دیگران نیز این اجماع را نقل کرده و گفته‌اند علما اجماع دارند که در حال اکراه و اضطراب و خوف ضرر، تقیه مشروعیت دارد.

بنابر این نقل، شخص، حتی برای حفظ جان یا مال دیگری باید به تقیه متوسل شود، تا چه رسد به اینکه بخواهد جان یا مال خود را حفظ کند. در کلام ابن تیمیّه نیز به همین مطلب اشاره شده است. (ابن تیمیّه، ۱۴۰۸ق، ج ۳: ۲۱۲)

بنابراین، ابن تیمیه در الفتاوی الکبری بر این نظر است که در اصلاح ذات البین دروغ جایز است، مشروط به اینکه به نیت قرب الهی باشد و این با آنچه که او در المنهاج ذکر کرده، به طور کامل ناسازگار است.

ب) نسبت تقیه با نفاق

در تبیین این نسبت می‌توان چنین گفت:

- در نفاق، قلب و زبان یکی نیست. (صغری)

- تقیه‌کننده نیز چنین است. (کبری)

نتیجه: تقیه شعبه‌ای از نفاق است!

به نظر می‌رسد التباس موضوع بر ابن تیمیه موجب شده است که آنها را یکی بداند؛ در حالی که تقیه و نفاق دو مقوله متفاوت بوده و نسبت میان این دو تباین است، زیرا تقیه‌کننده کتمان ایمان و اظهار کفر می‌کند، در صورتی که منافق بر عکس آن است، در ظاهر مسلمان و در باطن کافر است.

البته ممکن است گفته شود که نفاق دارای دو معنا است؛ یکی معنای لغوی و دیگری معنای قرآنی و اصطلاحی و روشن است که مقصود ابن تیمیه همان معنای لغوی و عرفی است که در نتیجه تقیه و نفاق هم معنا خواهند بود، اما بعید به نظر می‌رسد که ابن تیمیه بحث لغوی با شیعیان داشته باشد، چون نفاق لغوی موجب الحاد و زندقه نمی‌شود و حال آنکه او شیعه را ملحد و زندیق و کافر دانسته است، پس مرادش از نفاق، نفاق اصطلاحی است نه نفاق لغوی.

بر پایه این سخن، می‌گوییم تقیه با نفاق، تفاوت جوهری دارد. این دو، هم از نظر موضوع و هم از جهت حکم مختلف هستند، اما از نظر موضوع متفاوت‌اند چون نفاق عبارت است از تظاهر به حق، در حالی که قلب به باطل و کفر گره خورده است. همان طور که در آیه ۱۴ سوره بقره آمده است: چون با اهل ایمان ملاقات کنند گویند: ما(نیز همانند شما) ایمان آورده‌ایم، ولی هرگاه با هم‌فکران شیطان صفت خود خلوت کنند، می‌گویند: ما با شما هستیم، ما فقط(اهل ایمان را) مسخره می‌کنیم.

و در جای دیگر می‌فرماید: هنگامی که منافقان نزد تو آیند، گویند: «گواهی می‌دهیم که تو پیامبر خدا هستی و خدا می‌داند که تو پیامبرش هستی و خدا شهادت می‌دهد که منافقان دروغ‌گویند.(منافقون: ۱) یعنی دروغ می‌گویند که ایمان دارند بلکه آنان کافران‌اند. و این خلاف تقیه از دشمن است که در آن مؤمن به جهت ترس، تظاهر به کفر می‌کند در حالی که قلبش به ایمان گره خورده است. چنان که در قصه مؤمن آل فرعون و داستان عمار یاسر چنین است؛ «وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ». (غافر: ۲۸)؛ «أَلَا مِنْ آكْرَهٍ وَ قَلْبُهُ مَطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ». (نحل: ۱۰۶)

پس این دو نفر، کفر را آشکار کردند و ایمان را پنهان داشتند و این درست نقطه مقابل نفاق است که در آن اظهار ایمان و کتمان کفر می‌شود.

اما از نظر حکم، تقیه از نظر شرع و عقل، آن‌گاه که ضرورت ایجاد کند و توانایی بیان و اظهار حق را نداشته باشد، واجب خواهد بود، چون مصلحت در مدارای با دشمنان است که باید مراعات شود. پیامبر اکرم ﷺ صلح با مشرکین را در حدیبیه پذیرا شد تا از خون مسلمانان محافظت کرده باشد و در این نوع مدارا، پیامبر ﷺ مصلحت عام و اهم را مراعات کرده است. این در حالی است که نفاق نه تنها دارای مصلحت نیست، بلکه جز کفر چیزی نیست و اگر چه ظاهرش ایمان است، ولی ظاهر، صورت مسئله و حکم آن را تغییر نمی‌دهد.

از این مطلب چیز دیگری روشن می‌شود و آن اینکه تقیه با نفاق در هدف و انگیزه نیز متفاوت می‌باشد. هدف نفاق، افساد در جامعه و دگرگون ساختن نظام اسلامی است، در صورتی که هدف در تقیه اصلاح و یا لا اقل حفظ جان و مال و مقام مشروع است. مؤمن آل فرعون برای حفظ جان موسی ﷺ تقیه کرد، یعنی هدف او از هماهنگی با فرعونیان این بود که جان افرادی مانند موسی را حفظ کند، روی این جهت، گفت: «آیا فردی را می‌کشید که می‌گوید خدا پروردگار من است در حالی که با دلایل روشن به سوی شما آمده است؟! اگر دروغ می‌گوید ضرر آن متوجه خود او خواهد بود و اگر راست می‌گوید برخی از آنچه که می‌گوید به شما اصابت خواهد نمود».

بنابر این، فرد تقیه‌گر برای اصلاح و حفظ جان، اظهار کفر کرده و ایمان را پنهان می‌دارد، ولی منافق برای افسادگری، در ظاهر خود را با افراد با ایمان، هماهنگ می‌کند و خود را مؤمن نشان می‌دهد در حالی که فاقد آن است. نتیجه آنکه تقیه با نفاق از جهت موضوع و حکم و انگیزه کاملاً متفاوت است، ولی اگر باز ابن تیمیّه بر یکی بودن تقیه با دروغ و نفاق پافشاری کند و شیعیان را کافر بداند - که این پافشاری در کلماتش بسیار مشهود است - این اصرار از چند جهت ناتمام است:

۱. چرا آن‌گاه که شیعیان تقیه می‌کنند و کتمان حق می‌نمایند کافر باشند، ولی اگر

دیگران چنین کنند کافر نباشند؟!

۲. اگر کتمان حق و تقیه کفر است چرا پیامبر ﷺ به عمار فرمود: «ان عادوا اعد»، اگر دوباره گرفتار مشرکین شدی مرا سبّ نموده و تقیه کن و خود را رهایی ده. آیا می‌توان کتمان حق از طرف عمار را کفر دانست؟ آیا پیامبر به عمار آموزش کفر و نفاق داده است؟!

۳. اگر کتمان حق در موارد تقیه کفر است، چرا خود او در الفتاوی الکبری و حتی در

المنهاج آن را جایز دانسته است؟ آیا او کفر را تجویز کرده است؟

۴. در صحیح بخاری و صحیح مسلم از پیامبر ﷺ نقل شده است که حضرت ابراهیم علیه السلام دروغ نگفته است مگر در سه مورد:

(أ) فرمود: «آنی سقیم»؛ من بیمارم.

(ب) فرمود: «بل فعله کبیرهم»؛ بت بزرگ دیگر بتها را از بین برد.

(ج) در مورد همسرش سارا فرمود: «خواهر من است» (بخاری، ۲۰۱۷م، ج ۴: ۱۱۳) آیا می‌توان این کتمان حق را کفر دانست؟ آیا می‌توان به آن کس که «حنیفاً مسلماً» بوده است نسبت کفر داد؟ اگر او کافر است پس مسلمان کیست؟ حضرت ابراهیم این مطالب را نفرموده است مگر برای رضای خداوند (عز و جل) پس با توجه به این وجوه، هر کتمان حقی، کفر نیست و تقیه برای حفظ دین یا جان یا آبرو و مال خود یا دیگران صورت می‌گیرد و این، مورد اتفاق همه علما است.

۴. واکاوی دیدگاه ابن تیمیه با توجه به آیات وحیانی

دقت در آیات وحیانی بیانگر این واقعیت است که تقیه یک اصل قرآنی است و انکار تقیه انکار آیات قرآن کریم است. این آیات را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد؛ آیاتی که به صراحت مشروعیت تقیه را بیان کرده است؛ آیاتی که به طور ضمنی دلالت بر تقیه می‌کند و آیاتی که تقیه را گزارش کرده است.

(أ) آیات مشروعیت تقیه

آیه ۲۸ سوره آل عمران به صراحت جواز تقیه را بیان کرده و می‌فرماید: «افراد با ایمان نباید غیر از مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند و هر کس چنین کند در هیچ چیز از خداوند نیست [یعنی رابطه او به کلی از پروردگار گسسته می‌شود] مگر اینکه از آنها بپرهیزید [و به خاطر هدف‌های مهم‌تری تقیه کنید] و خداوند شما را از نافرمانی خود بر حذر می‌دارد و بازگشت شما به سوی خداوند است».

علمای فریقین و دانشمندان فرق و مذاهب اسلامی بر مشروعیت تقیه به این آیه استدلال کرده‌اند. مالک بن انس بر بطلان طلاق کسی که به اجبار و از باب تقیه آن را جاری کرده است، به این آیه استدلال نموده است. (مالک، ۱۳۲۳ق، ج ۳: ۲۹)

طبری می‌گوید: «مگر اینکه در سلطنت آنها باشید و بر جان خویش بترسید، در این صورت با زبان، دوستی را اظهار کنید و در پنهان با آنها دشمنی کنید» و این معنا را به دو طریق از ابن عباس و نیز از حسن بصری روایت کرده است. (طبری، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۳۱۱-۳۰۹)

سرخسی در جواز تقیه ضمن استناد به آیه فوق، قول حسن بصری را نقل کرده که گفته است: «تقیه تا روز قیامت جایز است» و سپس می‌گوید:

ما نیز به همین تمسک می‌جوییم و تقیه آن است که با آنچه اظهار می‌کند نفس خویش را از کیفر باز می‌دارد، اگر چه خلاف آن را در دل داشته باشد. بعضی از مردم از تقیه خودداری کرده و می‌گویند تقیه نفاق و دو رویی است، ولی صحیح آن است که تقیه جایز است، چون خداوند می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً». بدین جهت آنکه مجبور شود از باب تقیه کلمه شرک بر زبان جاری کند، چنانکه دلش بر ایمان استوار باشد، عملش صحیح است. (سرخسی، 1398ق، ج ۲۴: ۴۵)

زمخشری می‌گوید: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»، یعنی مگر آنکه از امری بیمناک شوید که واجب است از باب تقیه، خود را از آنان حفظ کنید. پس چنانچه [مسلمانان] از دشمنان بترسند به آنها اجازه داده شده که با ایشان دوستی کنند و مراد از این دوستی خوش‌خویی و معاشرت ظاهری است، در حالی که دل بر کینه و دشمنی آنها داشته و در انتظار زوال مانع باشند. (زمخشری، ۱۳۸۵ق، ج ۱: ۴۲۲)

فخر رازی در مورد این آیه می‌نویسد: بدان! برای تقیه احکام زیادی است و ما بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم تا آنجا که می‌گوید:

حکم چهارم: ظاهر آیه دلالت بر این می‌کند که تقیه با کفرانی که چیرگی یافته اند، حلال است، ولی مذهب شافعی بر این است که هرگاه میان مسلمانان چنین حالتی نیز پیش آمد، برای حفظ نفس، تقیه حلال می‌باشد.

حکم پنجم: تقیه برای حفظ نفس جایز است، اما آیا برای حفظ مال نیز جایز است یا نه؟ احتمال جواز وجود دارد؛ چون پیامبر ﷺ فرمود: «حرمت مال مسلمان مانند حرمت خون اوست» و نیز فرمود: «کسی که برای حفظ مالش کشته شود شهید است». (رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۸: ۱۴-۱۳)

آلوسی می‌گوید:

این آیه دلیل بر مشروعیت تقیه است و در تعریف آن گفته‌اند: عبارت است از حفظ جان یا آبرو یا مال از شر دشمنان. (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۱۲۱)

آنچه از این آیه و تفسیر مفسران استفاده می‌شود این است که تقیه یک اصل مسلم قرآنی است و در صورت ضرورت برای حفظ جان و مال و ناموس می‌توان از آن استفاده کرد و از شر دشمن جلوگیری نمود. اگر چه مورد آیه، کفار هستند، ولی همان طور که ابن تیمیة در الفتاوی گفته، ملاک تقیه اکراه است و شیعیان نیز همین را می‌گویند، پس نسبت دروغ و نفاق و کفر و مانند این‌ها به آنان بسیار ناروا است.

ب) آیات متضمن جواز تقیه

این آیات بسیاریند که در این زمینه می‌توان به آیات ذیل اشاره نمود:

۱. چرا از چیزهایی نمی‌خورید که نام خدا بر آنها برده شده است، در حالی که خداوند آنچه را برای شما حرام بوده، بیان کرده است، جز چیزی را که به آن ناچار و مضطر شده باشید. (انعام: ۱۱۹)
 ۲. و خود را به دست خویش به هلاکت نیفکنید. (بقره: ۱۹۵)
 ۳. خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی که به او داده است، تکلیف نمی‌کند. (طلاق: ۷)
 ۴. خداوند آسانی را برای شما می‌خواهد و دشواری را برای شما اراده نکرده است. (بقره: ۱۸۵)
 ۵. بلکه هر انسانی به حال خویش داناتر است. (قیامت: ۱۴)
- از این گروه آیات، استفاده می‌شود که آدمیان در صورت اضطرار حتی می‌توانند گوشت مردار را تناول کنند و نباید خود را به هلاکت برسانند، چون در دین، حکم حرجی وضع نشده و انسان‌ها به اندازه توانشان مکلف شده‌اند و خداوند، آسانی را برای ما خواسته است نه دشواری را و هرکسی به حال خود بیش از هر کس دیگر آگاه است. کار تقیه‌کننده از این دست کارها است؛ مضطر بوده و از طرف شرع مقدس مأمور است که خود را به هلاکت نرساند و خود از هر کس دیگر به حال خویش آگاه‌تر است.
- بر این اساس، آیه ۱۱۹ سوره مبارکه انعام گرچه در مورد ذبیحه و میته است، اما حکم (إلا ما اضطررتم) هرگز به میته و ذبیحه و مانند آنها اختصاص ندارد، بلکه به طور کلی در حال اضطرار می‌توان موقتاً واجبی را ترک کرد یا حرامی را مرتکب شد، چون معیار حجیت، اطلاق وارد است نه خصوصیت مورد. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱۳: ۶۳۹)

ج) آیات گزارش‌کننده تقیه

۱. کسی که پس از ایمان به خداوند کافر شود، مگر آنکه در فشار قرار گرفته در حالی که دلش بر ایمان آرام و مطمئن است. (نحل: ۱۰۶)
- این آیه، داستان تقیه عمار یاسر را گزارش می‌کند. طبری در مورد آن می‌گوید:
- این آیه در مورد عمار بن یاسر و گروهی که به اسلام گرایش پیدا کرده بودند، نازل شده است، زیرا مشرکان تلاش می‌کردند آنها را از دینشان برگردانند و در نتیجه برخی از آنها بر اسلام باقی ماندند و بعضی از آنها برگشتند.
- و این جریان را از قتاده این گونه نقل می‌کند که گفته است:
- این آیه در مورد عمار بن یاسر نازل شده است، چرا که بنی مغیره او را گرفتند و در چاه میمون پنهان کردند و به او گفتند: به محمد کافر شو. او نیز چنین کرد، درحالی که دلش از آن کراهت داشت و خداوند متعال در آیه «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل: ۱۰۶) از او یاد کرده است. (طبری، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴: ۲۳۷)

۲. مؤمنی از آل فرعون در حالی که ایمانش را پنهان می‌کرد، گفت: «اتَّقُوا رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ...».

این آیه نیز قصه تقیه مؤمن آل فرعون را حکایت می‌کند که به طور پنهانی از حضرت موسی علیه السلام دفاع می‌کرد.

۳. آیه ۲۰ سوره کهف نیز تقیه اصحاب کهف را نقل کرده و می‌گوید: مبدا از شما کسی را آگاه کند، زیرا اگر آنان (مشرکان) بر شما دست یابند، سنگسارتان خواهند کرد یا شما را به آیین خودشان باز خواهند گرداند و در این صورت هرگز رستگار نخواهید شد.

و نیز می‌توان به آیاتی اشاره کرد که در آن، تقیه حضرت ابراهیم علیه السلام با بت پرستان، و حضرت یوسف علیه السلام با برادران و آسیه با همسرش فرعون، گزارش شده است. نتیجه آنکه حکایت تقیه از مسلمانان و غیر آنها، آن هم با لحن موافق و غیر اعتراض آمیز، دلالت بر پذیرش آن در قرآن می‌کند.

نتیجه

از مباحث گذشته روشن شد که این تیمیه در *منهاج السنه*، بر این نظر است که تقیه تنها مختص به اصول عقاید شیعه است. با توجه به *الفتاوی الکبری* وی دروغ مصلحتی و تقیه اکراهی را جایز می‌داند. بر این اساس نه تنها یک تناقض آشکار در کلام و مبنای او یافت می‌شود، بلکه وی حتی در کتاب *منهاج*، تقیه اکراهی را تجویز می‌کند که در این صورت تناقض گویی وی دو چندان می‌شود؛ چون از یک طرف آن را مختص به شیعه می‌داند و از سویی دیگر آن را جایز می‌شمارد! بنابر این، مختص بودن تقیه به شیعه کاملاً بی‌پایه است، چون نه تنها او بلکه تمامی مذاهب چهارگانه اهل سنت آن را در موارد اکراه تجویز کرده‌اند. ابن تیمیه، تقیه را همسنگ دروغ و نفاق دانسته و بر همین مبنا شیعیان را دروغگو و منافق پنداشته است، ولی این ادعا مبتنی بر پذیرش دو چیز است:

۱. هر نوع دروغی جایز نباشد و حال آنکه وی در *الفتاوی* و حتی در *منهاج* آن را در موارد اکراه تجویز کرده است. شیعیان نیز همین را تجویز می‌کنند؛ یعنی آنان مانند او و دیگر مسلمانان تقیه را تنها در موارد اکراه و ضرورت و اضطرار تجویز می‌نمایند، پس چگونه آنها دروغگو هستند، ولی دیگران نه؟!.

۲. تقیه همان نفاق است؛ در حالی که این دو از حیث ماهیت متفاوت هستند. نفاق اظهار ایمان و پنهان کردن کفر است، در صورتی که تقیه، اظهار کفر و پنهان کردن ایمان است. هر چند از حیث ظاهر، هر دو پنهان کاری است، ولی اولی برای فرار از حق و دومی برای دفع ظالمان است. اولی مبعوض خداوند است و هیچ‌گاه در آیات و روایات

تجویز نشده است، در حالی که دومی مورد پسند خداوند بوده و آیات و روایات به وفور آن را جایز دانسته است.

اگر هم گفته شود از آیات فوق الذکر وجوب تقیّه از کفار استفاده می‌شود و بر تقیّه مسلمان از مسلمان دلالت نمی‌کنند و اشکال عمده بر شیعه در همین مورد است که گفته می‌شود شیعه حتی تقیّه از مسلمانان و سنی مذهب را نیز جایز می‌داند، در حالی که مدرکی که دلالت بر این مورد کند وجود ندارد، باید گفت: اخذ به ملاک بهترین دلیل است، زیرا آیات و روایات گرچه در مورد تقیّه از کفار است، ولی ملاک که حفظ نفس است، عام می‌باشد و می‌توان با الغای خصوصیت و تنقیح مناط قطعی، حکم به لزوم تقیّه را در مورد مسلمان نیز جاری دانست. همچنین از آیاتی مانند نفی حرج و اضطرار، آیه هلاکت و آیه یسر، عمومیت تقیّه استفاده می‌شود.

منابع و مأخذ:

- ابن ابی الدنيا، أبو بكر عبدالله (۱۴۱۳ق)، *الحلم*، تحقیق: محمد عبدالقادر أحمد عطا، ج ۱، بیروت: مؤسسة الكتب الثقافية.
- ابن ابی شیبۀ الكوفی، أبو بكر عبدالله بن محمد (۱۴۰۹ق)، *الكتاب المصنف فی الأحادیث والآثار*، تحقیق: کمال یوسف الحوت، ج ۱، ریاض: مكتبة الرشد.
- ابن الجوزی، أبو الفرج (بی تا)، *كتاب الأذکبیا*، [بی جا] مکتبه الغزالی.
- ابن تیمیّه الحرانی، أحمد عبدالحلیم (۱۴۰۶ق)، *منهاج السنة النبویة*، تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ج ۱، [بی جا] مؤسسة قرطبة.
- _____ (۱۴۰۸ق)، *الفتاوی الكبرى*، تحقیق: قدم له حسین محمد مخلوف، بیروت: دار المعرفة.
- ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین (۱۴۲۴ق)، *فتح الباری*، ج ۲، بیروت: دار المعرفة للطباعة والنشر.

- ابن عساكر الدمشقي، أبي القاسم علي بن الحسن (١٩٩٥م)، تاريخ مدينة دمشق و ذكر فضلها و تسمية من حلها من الأماثل، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، بيروت: دار الفكر.
- ابن قيم الجوزية، محمد بن ابي بكر (١٤١١ق)، اعلام الموقعين عن رب العالمين، تحقيق: محمد عبدالسلام، ج ١، بيروت: دار الكتب العلمية.
- _____ (بي تا)، بدائع الفوائد، محقق: علي بن محمد العمران، جده: مجمع الفقه الإسلامي.
- ابن عربي، محمد بن عبدالله (١٤٠٨ق)، احكام القرآن (ابن عربي)، ج ١، لبنان: دار الجيل.
- ابن كثير، اسماعيل بن عمر (١٤١٩ق)، تفسير القرآن العظيم (ابن كثير)، محقق: شمس الدين محمد حسين، ج ١، بيروت: دار الكتب العلمية.
- الباني، محمد ناصر (١٤٠٥ق)، إرواء الغليل، كتاب الحج، تحقيق / إشراف: زهير الشاويش، ج ٢، بيروت: المكتب الإسلامي.
- البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل (٢٠١٧م)، صحيح البخاري، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج ٣، بيروت: دار ابن كثير، اليمامة.
- البزار، أبو بكر أحمد (١٤٠٩ق)، البحر الزخار، تحقيق: د. محفوظ الرحمن، ج ١، بيروت: مؤسسة علوم القرآن / مكتبة العلوم و الحكم.
- البيهقي، احمد بن الحسين (١٤١٠ق)، شعب الإيمان، تحقيق: محمد السعيد بسيوني زغلول، ج ١، بيروت: دار الكتب العلمية.
- الجزائري الدمشقي، طاهر (١٤١٦ق)، توجيه النظر إلى أصول الأثر، تحقيق: عبدالفتاح أبوغدة، ج ١، حلب: مكتبة المطبوعات الإسلامية.
- جصاص، احمد بن علي (١٤٠٥ق)، احكام القرآن (جصاص)، محقق: محمد صادق قمحاوي، ج ١، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
- جوادي آملی، عبدالله (١٣٨٧)، تسنيم، ج ١، قم: مركز نشر اسراء.
- الديلمی الهمدانی، أبو شجاع (١٤٠٦ق)، الفردوس بمأثور الخطاب، تحقيق: السعيد بن بسيوني زغلول، ج ١، بيروت: دار الكتب العلمية.

- الذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (بی تا)، *تذکرۃ الحفاظ*، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- _____ (۱۴۱۳ق)، *سیر أعلام النبلاء*، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، ج ۷، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- _____ (۱۴۱۳ق)، *المنتقى من منهاج الاعتدال فی نقض کلام أهل الرفض و الاعتزال*، المحقق: محب‌الدین الخطیب، السعودیة: الرئاسة العامة لإدارة البحوث العلمیة والإفتاء والدعوة والإرشاد.
- السیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن (بی تا)، *جامع الأحادیث*.
- الشافعی، محمد بن ادريس (۱۴۰۳ق)، *الأم*، ج ۲، بیروت: دارالفکر.
- شوکانی، محمد (۱۴۱۴ق)، *فتح القدير*، ج ۱، دمشق: دار ابن کثیر.
- الشیبانی، أحمد بن حنبل أبو عبدالله (۱۴۰۳ق)، *مسند أحمد بن حنبل*، مصر: مؤسسة قرطبة.
- صائب عبدالحمید (۱۴۱۴ق)، *ابن تیمیة حیاته، عقائده، موقفه من الشیعة و اهل البيت علیهم السلام*، قم: مؤسسة دائرة المعارف الفقه الاسلامی.
- الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (۱۴۰۳ق)، *المصنف*، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب الإسلامی - بیروت، الطبعة: الثانية.
- الطوفی، سلیمان بن عبدالقوی (۱۴۲۳ق)، *الإشارات الالهیة الی المباحث الأصولیة*.
- ظهیر الباکستانی، إحسان إلهی (۱۳۹۶ق)، *بین الشیعة و اهل السنه*، ج ۳، پاکستان: إدارة ترجمان السنه.
- عواجی، غالب بن علی (۱۴۲۲ق)، *فرق معاصرة تنسب الی اسلام و بیان موافقها*، ج ۴، جدة: المکتبة العصریة الذهبیة.
- قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴)، *الجامع لأحكام القرآن*، ج ۱، تهران: ناصر خسرو.

- القفاری، ناصر الدین (۱۴۱۴ق)، *اصول مذهب الشیعه الاثنی عشریه* - عرض و تقد، ج ۱، دار النشر.
- الکوفی، هناد بن السری (۱۴۰۶ق)، *الزهد*، تحقیق: عبدالرحمن عبدالجبار الفریوائی، ج ۱، کویت: دار الخلفاء للكتاب الإسلامی.
- لوح، محمد أحمد (۱۴۱۸ق)، *جناية التأویل الفاسد*، ج ۱، دار ابن عفان.
- متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام الدین (۱۴۱۹ق)، *کنز العمال فی سنن الأفعال والأفعال*، تحقیق: محمود عمر الدمیاطی، ج ۱، بیروت: دار الكتب العلمیة.
- نظام، حسن بن منصور (۱۳۱۰ق)، *الفتاوی العالمکیریة*، مصر: المطبعة الکبری الأميریة.
- النمری، یوسف بن عبد البر (۱۳۹۸ق)، *جامع بیان العلم و فضله*، بیروت: دار الكتب العلمیة.
- النووی، أبو زکریا یحیی بن شرف (۱۳۹۲ق)، *شرح النووی علی صحیح مسلم*، ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- نیشابوری، ابو عبدالله (۲۰۱۷م)، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت: دارالمعرفه.
- نیشابوری، نظام الدین الاعرج (۱۴۱۶ق)، *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، ج ۱، بیروت: دارالکتب.